

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیب

۲۴ مارچ ۲۰۱۰

شیوه ای از نقد ادبی

(بخش دوم)

کم و کاست زمان

در جامعه بشری که پیوند خونی مادر و کودک در بطن فاجعه زمان با گلوله و خمپاره از هم می گسلد، مرگ تازه داماد و عروس منفجر شده، گریه، نوحه و غم را جایگزین ترانه های شادی و سرور می گرداند، فریاد انسانهای زنده بگور در بغض گلو خفه می شوند و طبیعت دور و بر پس از دستبردهای نابخرادانه، طوفان و بیداد می نماید، عده ای سرگردان به دنبال تاریخ روانند تا دلایل این وحشت را بررسی کنند و کمبودها و یا همسوییهای خویش را برجسته تر سازند و شعر می سرایند، داستان می نویسند و مطلب می نگارند.

تئودور ادورنو Theodor Adorno ۱۹۰۳ - ۱۹۶۹ میلادی، یکی از دانشمندان آلمان شش سال پس از پایان جنگ جهانی دوم در تئوریهای زیبا شناسی اش بیان نمود که بعد از اوشویتز Auschwitz، محل کوره های آدمسوزی آلمان نازی، سرودن شعر بربریت است و بدین ترتیب موجه بودن هنر را بعد ازین واقعه ستیز با انسانیت، دیگر به نوعی زیر سؤال قرار داده بود. این نظر در میان هنرمندان و نویسندگان آلمان بازتاب گسترده ای پیدا کرد، عده ای با وی هم باور شدند و کسانی هم دیگر اندیش. خود ادورنو نیز نتوانست مدت زیادی پیرو چنین بینشی باقی بماند.

به گفته هاینریش ببول Heinrich Böll ۱۹۱۷ - ۱۹۸۵ میلادی، مثل اینکه ما انسانها همچنانکه نفس می کشیم، غذا صرف میکنیم، مطالعه می نماییم و عشق می ورزیم، به شعر نیز نیاز داریم و شعر هم می سرانیم. از آنجائی که دیوانهای شعر توانائی این را ندارند تا احساس مرگ، عشق و امید را بصورت کامل آن بازگوئی کنند، تا انسان باشد، شعر و نیاز به آن نیز وجود خواهد داشت.

علاوه برین ادبیات به مفهوم وسیع خویش و به خصوص شعر یکی از برجسته ترین میراثهای فرهنگی جامعه بشریست که همیشه گویای شرایط اجتماعی خود بوده است و بهر صورتی به مثابه یکی از پدیده های پایدار و پذیرفته شده، کوشیده تا به توان خویش در ساختار و نگهداشت هویت فرهنگی يك جامعه سهم برارنده ای را به عهده داشته باشد.

به همین منظود کاوشهای ادبی می توانند کوششی باشند برای شناخت و بازشناخت جامعه ای که در او انسان زیست مینماید و پرورش یافته است.

از آنجائی که هنر به عنوان یکی از فرآورده های فرهنگی نمیتواند خود را از واقعیت شرایط جامعه ای که در وهله نخست برای آن خلق می گردد، جدا تلقی کند، خواه نخواه بازتاب دهنده همان حال و احوال نیز می باشد. دوران خفقان و نابسامانی، جنگ و ناامنی نیاز و انگیزه شعر و ادبیاتی را در خود تقویت می بخشد که آنرا تنها با چشم دید و معیارهای معین همان شرایط، می توان پذیرفت و بررسی نمود.

بخشی ازینگونه ادبیات واکنش بیتابانه، در برابر زور و زر همه روزه ایست که انسانها را در خود فرو می برد و ارزشهای جامعه انسانی را تار و مار می نماید. این نوع ادبیات فریاد و انزجار عاطفی و احساسی مردم خودش می گردد و به شیوه ای در شعر به شکلهای شعاری، تبلیغی، تهیجی و گاهی هم مدح گونه متبلور می شود.

این شعرها به جای پیام، واگذاری تصمیم و حق برگزینی دید برای دیگران، که رسالت عمده شعر است، صدور فرمان و راستین بودن همین يك دستور را بیانگر می شوند و خواننده و شنونده را به انتخاب همین یگانه راه دعوت می کنند. این نوع ادبیات میتواند روش اندیشه واری و سیاسی معینی را مبلغ و پیشوا گردد و گاهی حتی خودستائی قومی را بیش از حالت معمولی ستایش بنماید.

مدح به عنوان یکی از پشتیبانان عمده گسترش هنر گذشته، که اغلب به همین منظور در خدمت امیران و شاهان و... قرار گرفته و به نوبه خود راه را برای غنای امروزی ادبیات گشوده است، نیز در شعر جای بیشتری برای خود پیدا مینماید و گاهی ستایش و ارجگزاری افراد معین، نمونه های بارز ستیز و مقاومت قلمداد می گردند.

روشن است که انگیزه آفرینش چنین ادبیاتی را با در نظر داشت شرایط بحران و ستیز و درگیری نمیتوان نادیده گرفت. کمتر شاعرانی هستند که با لمس و زیست در چنان وضعی چکامه تبلیغی و یا تهیجی نسوده باشند، یا به عبارتی “شعارگونه” نیافریده باشند.

با وجود اینکه میتوان بیشتر هنر شعاری را “تاریخ مصرف” داد، در کاوش و بررسی چنین آثاری، شرایط زمان و زمینه آفرینش آنرا هرگز نباید فراموش کرد. جاودانگی اینگونه ادبیات را تنها داوری زمان پس از گذشت مدت کافی آن حالت تعیین مینماید. کشورهای زیادی در جهان، شاعران و نویسندگانی را که به بهترین گونه بازتابگر دوران نابسامانی جامعه خود گشته و با کارهای ادبی خویش در تغییر و پایان یابی آن مؤثر واقع گشته اند، تبارز ارزنده و بیشتری داده است. برتولت برشت، توماس من، پابلو نرودا

تاریخ بارها نمایان نموده است که بعضی از آفریده های صمیمی و با رسالت هنری و ادبی در شرایط و اوضاع آشفته و ناامن، همچنانکه شاعر و نویسنده را جاودانه ساخته اند، خود نیز بخشی از تاریخ سرنوشت ساز جامعه فرهنگی آن بساط شده اند و میراث سینه به سینه مردم خویش.

شرایط زمان گاهی بر شیوه های نگرش و نقد، چنان نقش می بندد که وادارش بر این میگرداند تا کمپها و کاستیهای ادبی را برای مدتی بخاطر وضع دگرگون شده جامعه، بر پایه معیارهای معین و گذرای دیگر بررسی و ارزیابی بنماید. این معیارها وابسته به همان اوضاع هستند و جایگزین هنجارها و قواعد شیوه نگرش ادبی يك منتقد شده نمیتوانند.